زمينه هاي ثابت و متغيير در اسلام

زمينه هاي ثابت و متغيير در اسلام

مهدي صانعي

بسم ا الرحمن الرحيم

خداوند متعال حضرت محمد صلّي ا عليه وآله را براي راهنمايي تمام بشر برانگيخت او خاتم پيامبران است كه با شريعت او شرايع به پايان رسيده و تا روز قيامت نبي و رسولي مبعوث نمي گردد و نبوت و رسالت به آن حضرت خاتمه يافته است.

از بديهيات دين اسلام و از ضروريات اعتقادي هر مسلمان است كه پس از دين اسلام، دين ديگري نخواهد بود و آخرين برنامة متعالي الهي براي تمام جهانيان همانا شريعت حضرت ختمي مرتبت است كه براي سعادت دنيا و آخرت آن را به جوامع بشري ابلاغ فرمود، تا از آن پيروي نمايند و به غايت و هدف مطلوب خلقت خويش برسند.

اين موضوع به اندازه اي واضح و روشن است كه حتي آن كساني كه دين اسلام را قبول ندارند، به اين امر معترفند كه يكي از بديهيترين عقايد مسلمانان اين است كه دين خودشان را دين جاويد وهميشگي وفراگير

مي دانند كه تا ابد باقي است

وباطل نمي شود(1).

پيامبران پيشين مبعوث نشدند مگر براي اين كه سطح فكر بشر را بالا ببرند وآنان را براي آخرين برنامه و پيام پيامبر خاتم آماده سازند(2).

خداوند فرموده است: «محمد پدر هيچ يك از مردان شما نيست اما او رسول خدا و پايان دهندة پيامبران است...»(3).

و نيز فرموده است: «امروز دين شما را كامل و نعمتم را بر شما تمام گردانيدم و براي شما دين اسلام را پسند يدم...»(4).

اين از واضحات است كه دستورهاي اسلام به گروه يا منطقة خاصّي اختصاص ندارد بلكه براي تمام جوامع است وبر همة اقوام و ملل است كه آن دستورها را به كار بندند و از آنها پيروي نمايند. آيات فراواني بر اين موضوع دلالت دارد:

در اوّل سورة «الفرقان» چنين آمده است: «بزرگوار وبا بركت است كسي كه فرقان را بر بنده اش نازل كرد تا براي جهانيان بيم دهنده باشد»(5).

ودر سورة «الانعام»(6)، مي خوانيم: « وا ين قرآن به من و حي شده تا شما و كسي را كه (دستورهاي) اين قرآن (در هر زمان و هر مكان) به او برسد، بيم دهد» (7).

چنانكه واضح است، از اين گونه مدارك كه تعداد آنها بسيار فراوان است، مفهوم

---

1 ـ ﴿لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ

حَمِيدٍ سورة فصلت: 42.

2 ـ ر. ك: تفسير روح البيان سورة الاعراف: 157... واعلم ان المقصود الالهي من ترتيب سلسلة الانبياء هو وجود محمد صلّى ا عليه وآله فوجود الانبياء قبله كالمقدمة...

3 ـ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا سورة الاحزاب 4.

4 ـ ...أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا... سوره المائدة: 3.

5 ـ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا سوره الفرقان: 2.

6 ـ سورة الانعام: آية 19.

7 ـ ... وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ سورة الانعام 19.

مي گردد كه دين اسلام ديني است جاويدان وداراي گستردگي و شمول، كه همة اقوام و ملل در هر زمان و مكان بايد از آن پيروي كنند.

در اين جا برخي اين ايراد را مطرح مي كنند كه چون اسلام آيين جاويدان و خاتم اديان است، مستلزم آن است كه دستورهايش نيز جاودانه و ثابت باش وبدون تغيير و تبديل، تا ابد پا بر جاي بماند. از سوي ديگر زمان طبيعتاً متغير وكهنه نوكن است و به اصطلاح «غير قارّ الذات» مي باشد و هر روز اوضاع و

احوال و شرايط جديدي را مي آفريند كه باوضع و شرايط پيشين مغير است. بنابراين چيزي كه ثابت و بدون تحوّل است، با موضوعي كه در حقيقت خود سيّال وناپايدار است، نمي تواند توافق و هماهنگي داشته باشد.

براي جواب اين ايراد لازم است مباحث زير را مطرح كنيم:

1 ـ آيا زمان در هر چيز تأثير دارد ؟

زمان امور مادّي و جسمي را تغيير مي دهد توضيح آن كه، آنچه به گذشته زمان متحوّل شود و تغيير مي يابد، به مادّه و تركيبات مادّي است. يك ساختمان، يك گياه، يك حيوان و قواي جسماني انسان محكوم به كهنگي و زوال و دگرگوني است. امّا در حقايق جهان و قوانين كلي كه بر اين عالم حكمفرماست، هيچ گونه تغيير و تبديلي راه ندارد.

مثلاً آيا اين كه مي گوييم مجموع زواياي مثلث مساوي با دو قائمه است، از آن جهت كه زمانهاي متمادي از اثباتش مي گذرد، ديگر كهنه شده است ؟ ! آيا آية شريفة: ﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾(1)، چون متجاوز از چهارده قرن از زمان نزول آن

_____

1 ـ سورة النحل: 90.

سپري شده، منسوخ و غير قابل عمل است ؟!

آيا صداقت، مروّت، وفا و كمك به همنوعان و... كه بشر شيفتة آنهاست، به دليل اين كه هزاران سال است بين مردم دهان به دهان مي شود، قديمي و مندرس شده و نبايد به آنها توجه نمود و به آنها عمل

كرد ؟!

خير، بلكه موضوع به گونه اي است كه هر چه و در هر وقت بيشتر مورد عمل قرار گيرند، آثار روح افزاي آنها، فزوني مي يابد و مردم به بركت آنها، بيشتر از زندگي بهره مند مي گردند ولذّت مي برند.

اعدنا ذكر نعمان لنا انّ ذكره$$$ هو المسك ما كررته يتضوّع

بدون شك اين گونه حقايق، واقعيت ازلي و ابدي دارند كه در تمام اعصار تازگي و جذّابتي خود را حفظ مي كنند.

مي گويند اين عصر، عصر فضا، نسبيت، عصر فيزيك كوانتوم، دورة پلاستيك، سولفاميدها، زمان رايانه، بانك خون و قرن اطلاعات است.

چون چنين است، غير ممكن است قوانين همان قوانيني باش كه در ازمنة پيشين مانند زمان الاغ سواري و چراغ نفتي بر مدم حاكم بوده است !

در پاسخ ايشان مي گوييم: واضح است كه در عصر حاضر مسائل نو ظهوري پديد آمده كه بايد مورد توجه قرار گيرد و براي جوابگويي صحيح آنها چاره اي انديشيده شود، اما اين به آنها از قبيل خريد و فروش، غصب، ضمان، وكالت، اجاره و امثال اينها تغيير يابد.

يا مثلاً چون حقوق فرزندان، پدر و مادر و ازدواج در ادوار پيشين، در عصر ابتدايي صنعت و علوم بوده، حالا در زمان پيشرفت علوم و فنون مي بايد حقوق والدين و

فرزندان و زوجين بكلي دگرگون شود ! (1).

2 _ دستورها و مقررات فطري

از بيان فوق چنين بر مي آيد كه انسانها خواسته ها و تمايلات مشتركي دارند كه به اختلاف زمانها و امكنه قابل تغيير و تبديل نيست و ازژرفاي ذات و روان آنان سر چشمه مي گيرد، همچنين حقايق و قوانين ثابتي در عالم وجود حكمفرماست كه هيچ تغييري در آنها راه ندارد.

به گفتار ديگر ذات آدمي به طريق ناخود آگاه به اموري متوجه و متمايل است كه به حقيقت و ذات او به گونه اي وابسته است كه غير قابل انفكاك مي باشد، كه از آن به امور فطري تعبير مي كنند.

بنابراين برخي از امور آن چنان نيست كه بشر نسبت به آنها بي تفاوت باشد، بلكه به آنها تمايل تام دارد و توجه براي رسيدن به آنها در نهاد و سرشت او نهفته شده است، در اين صورت كار پيامبران شبيه كار باغباني است كه گل و گياهي را پرورش مي دهد، و انبيا زمينه را براي شكوفا شدن آنچه در نهاد بشر است و خواستة واقعي او مي باشد، آماده مي سازند.

خداوند متعال در اين باره فرموده است: «چهره خود را به صورت پايدار متوجه دين كن در حالي كه حق گراباشي، ملازم سرشتي باش كه خداوند مردم را با آن آفريده است، هيچ تبديل و تغييري براي آفرينش خدا (كه مردم را بر آن آفريده) نيست...» (2).

توضيح آن كه سرشت و طبيعت بشر بطور كلي در همة زمانها و مكانها يكسان

_____

1 ـ ر. ك: اسلام و مقتضيات زمان از صفحة 7 به بعد.

2 ـ الروم: 30.

است؛ بدين معنا كه ويژگيها و اصول انسانيت ميان تمام افراد بشر از سياه و سفيد، عرب و عجم، زن و مرد مشترك است و از اين جهت بين انسان عصر حجر و عصر رايانه فرقي نيست.

اگر چه عادات و قوانين موضوعه و رسوم و قراردادها و آنچه در محيطهاي مختلف روي مي دهد كه آن را

طبيعت ثانوي مي ناميم به شكل لفافه و جلدي بر سطح سرشت و طبيعت اصلي و غير قابل تغير انسان قرار مي گيرد، امّا اين امر سبب نمي شود كه در وجود آن عناصر غير قابل تغيير، شك و ترديد داشته باشيم.

مقررات اجتماعي و آنچه از محيط زندگاني بر ما عارض شده به منزلة پوششهايي هستند كه واقعيت و عناصر ثابت و غير قابل تغيير ما را پوشانده اند.

پس آنچه مسلّم است، تا هنگامي كه انسان وجود دارد و به اصطلاح، انسان، انسان است، اين سرشت و طبيعت با او بوده دستخوش تحول و دگرگوني نمي باشد.

3 ـ نيازمنديهاي اصيل و اوّلي انسان

چنانكه اشاره نموديم، اين نيازمنديها از عمق نهاد جسمي و روحي و از نحوة خلقت آدمي منشاء گرفته و چون انسان است، همواره با اين نياز منديها قرين بوده است.

اين نيازمنديها يا جسمي است يا روحي يا اجتماعي، نياز منديهايي چون توجه به خدا، علم، زيبايي نيكي، و... نيازمنديهاي جسمي از قبيل احتياج به خوراك، پوشاك، مسكن و... نيازمنديهاي اجتماعي همچون معاشرت، تعاون، مبادلات و غيره.

مردم براي تأمين اين نيازها در تكاپو هستند، اما بر اثر پيروي از هواي نفس از راه اصلي منحرف شده، از سعادت و غايت خلقت خويش بدور مي مانند.

مثلاً بشر براثر خود خواهي و جاه طلبي، در مدّت اندكي دوبار دچار بلاي خانمان سور جنگ بين المللي گرديد و زيانهاي جاني و مالي فراوان جبران ناپذيري به بار آورد كه وجدان هر انساني را جريحه دار نمود.

بدين جهت، زمامداران وقت به اين فكر افتادند كه چاره اي بيند يشند تا مگر سركشي و خيره سري و افساد بشر مهار شود و مردم بتوانند نفس راحتي بكشند و روي آسايش و رفاه را ببينند.

نتيجه آن شد كه در ماه آوريل 1945 يك ميليارد و هفتصد هزار نفر از مردم جهان، نمايندگان خود را به شهر «سانفرانسيسكو» (در غرب آمريكا) فرستادند، تا گرد يكديگر جمع شده اساس و پاية سازماني را به اميد اين كه صلح عمومي و امنيت جهاني تأمين گردد، پي ريزي كنند.

نمايندگان پنجاه كشور در اين مجمع در مدّت متجاوز از دو ماه با هم به تبادل نظر پرداختند تا اين كه بالاخره «منشور ملل متحد » را تهيه و به امضا رسانيدند.

براي بررسي هر قسمت از منشور، كميتة مخصوصي تشكيل گرديد و پيشنهادها و نظرات هر كميته در مجمع عمومي نمايندگان مورد مطالعه قرار گرفت.

بالاخره نتيجة عملكردهاي آنان به شكل مجموعه اي از مقررات و پيشنهادها در آمد كه در نوزده فصل و 111 ماده خلاصه مي شود.

در مقدّمه آن، چنين آمده است: ما مردم ملل متحد با تصميم به محفوظ داشتن نسلهاي آينده از بلاي جنگ كه دوبار در مدت يك عمر، افراد بشر را دچار مصائب غير قابل بيان نموده و با اعلام مجدّد ايمان خود به حقوق اساسي بشر وبه حيثيت و ارزش شخصيت انساني و تساوي حقوق بين زن و مرد و همچنين بين ملتها از كوچك و بزرگ، و به ايجاد موجبات لازم براي حفظ عدالت و احترام به تعهدات ناشي از عهود و ساير

منابع حقوق بين الملل و پيشرفت و ترقي اجتماعي و بر قرار ساختن اوضاع زندگاني بهتر با آزادي بيشتر و... عزم نموديم كه براي تحقق اين مقاصد تشريك مساعي نماييم(1).

از اين كه نژادها و ملتهاي گوناگون در مكاني واحد گرد آمدند تا چاره اي بيند يشند و گرفتاريها ونا بسامانيهاي بشر را بر طرف سازند و آرزوهايش رابر آورده كنند و از روش و قوانين معين و مشخصي كه مورد قبول همگان است پيروي نمايند، بخوبي ثابت مي گردد كه بشر داراي نيازها و خواسته هاي اصيل مشتركي است كه وجودش با آنها آميخته و سرشته شده و به گونه اي است كه هيچ گونه تغيير و زوالي در

آنها راه ندارد و پايدار و مستمر مي باشد.

توضيح آن كه آفريدگار بشر كه به ويژگيها و رموز هستي او آگاه است (2)، بوسيلة و حي دستورها و قوانيني استوار و بر وفق نيازهاي معنوي و مادّي اش ابلاغ نموده كه اصول آنها قابل دگرگوني و تغيير نيست.

هر چند ممكن است بر اثر عوارض در برخي از موارد، احكام ثانويه (3) يا ظاهريه، مورد عمل قرار گيرد و حكم اصلي بواسطة جهاتي فعليت نيافته باشد.

چنانكه پيش از اين گفتم اسلام در قانونگذاري، اصل سرشت و فطرت انساني را در نظر گرفته، بدين معنا كه مقررات و احكامش را بر وفق خواسته ها و اميال دروني آدمي پي ريزي نموده است، به گونه اي كه استعدادهاي او را رشد مي دهد و شكوفا مي سازد به تعبير ديگر، قوانين و دستورهاي اسلامي با فطرت و خواسته واقعي انسان همسويي و

_____

1 ـ مطالب مربوط به سازمان ملل از كتاب «اسلام و حقوق بشر» از صفحة 98 به بعد، اقتباس شد.

2 ـ ﴿أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ سورة الملك: 14.

3 ـ سه نوع امر داريم: 1 ـ امر واقعي اوّلي مانند نماز كامل با وضو. 2 ـ امر واقعي ثانوي مانند نماز با تيمم هنگام نبودن آب.

3 ـ امر ظاهري كه در مورد اصول عمليه است ر. ك. ايضاح الكفايه 5: 283.

هماهنگي دارد.

حضرت علي عليه السلام در بارة هدف بعثت پيامبران چنين فرموده است:

«خداوند پيامبران را يكي پس از ديگري در ميان مردم برانگيخت تا پيماني را كه در نهاد بشر قرار داده شده بود، از آنان بخواهند و نعمتهاي فراموش شده اي را كه از طرف خداوند به آنان ارزاني داشته شده، يادآوري نمايند»(1).

انسان در اين عالم يگانه موجودي است كه پويا و مبتكر و خلاق است. او مي تواند، به هر نحو كه بخواهد فعّاليت داشته باشد، او بدين گونه نيست كه تحت تأثير مقتضيات زماني و مكاني قرار گيرد، بطوري كه اختيار از او سلب شود، اراده و خواست او برتر از همه چيز است.

به گفتار ديگر، انسان مقتضيات زمان خود را ايجاد مي كند، اين چنين نيست كه زمانه او را تحت سلطة خود قرار دهد.

گأهي انسان گناه و كارهاي خلاف انجام مي دهد كه زشتي آنها مجازاً بر زمان اطلاق مي شود(2) و چنانكه معلوم است اعمال و رويدادها در زمان واقع مي شود و زمان در ارتباط با انجام كارها هيچ گونه دخالتي ندارد. پس اگر از ما بپرسند با تغييراتي كه زمانها پديد مي آورند آيا بايد موافق باشيم يا مخالف ؟ در جواب مي گوييم:

زمان چيزي نيست كه موافقت يا مخالفتش مطرح باشد. زمان، يك امر اعتباري

_____

1ـ نهج البلاغه خطبة اول... فبعث فيه رسله و واتر اليهم انبيائه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته....

2 ـ يعيب الناس كلهم زمانا $$$ و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا $$$ فلو نطق الزمان بنا هجانا

از حضرت عبد المطلب ر. ك: منتهي الامال 2: 198، 132.

است كه از بقاي شيء انتزاع مي شود (1) و بنا به قول بعضي، از حركت فلك، زمان بوجود مي آيد. بنابراين بايد با تغييرات و مقتضيات زماني ـ در صورتي كه در جهت كمال و فضيلت و انسانيت باشد ـ موافقت نماييم و چنانچه تغييراتي رخ دهد كه موجب نقص و انحطاط مقام والاي انسانيت گردد، لازم است با آنها مخالفت كنيم.

4 ـ هدف تشريع، مصالح مردم است

در شرع مبين اسلام بر طبق مصالح و مفاسد، امر ونهي صورت گرفته است، بدين معنا كه طبق مدارك متقن، هر آنچه در اسلام به آن امر شده، داراي مصلحت هر چه مورد نهي قرار گرفته، داراي مفسده است و اين از بديهيّات است. توضيح آن كه در علم كلام مسلم شده كه افعال خداوند معلل به اغراض و اهداف مي باشد و غير ممكن است كه آن اهداف قبيح باشد و نيز غير ممكن است كه آن اغراض به خدا برگردد، ثابت مي شود كه غرض و هدف به مكلف بر مي گردد. آن غرض گاهي جلب منفعت براي مكلف است و گاهي دفع ضرر از اوست، اين دو، گاهي به دنيا مربوط است و گاهي به آخرت و احكام شرعي از اين چهار فرض خارج نيست (2).

آيات و روايات بسياري بر اين امر دلالت دارد كه نمونه هايي از آنها را مي آوريم:

خداوند مي فرمايد: «اي مردم براي شما پند و شفايي براي آنچه در دلهاتان (از امراض دروني) وجود دارد و هدايت و رحمتي براي مؤمنان، از جانب پروردگارتان آمده است. بگو فقط به فضل و رحمت خدا خوشحال بشوند، آن بهتر است از آنچه (از متاع

_____

1 ـ شرح منظومه حكيم سبزواري: 252.

فزمن مقدار قطع كانا $$$ و منهم لمن قد نفي الزمانا

2 ـ ترجمه و نگارش «القواعد والفوائد» 1: 5.

دنيا) جمع مي نمايند»(1).

اين آية مباركه از چند جهت دلالت دارد كه مقصود از تشريع احكام الهي جلب منفعت يا دفع مضرّت است.

الف ـ موعظه بزرگترين وسيله اي است كه مردم از آن راه به مصالح و مفاسد زندگي خويش پي مي برند و راهنمايي مي شوند كه به كارهاي نيك توجه كنند و از كارهاي خلاف دوري جويند.

ب ـ در اين آيه تصريح شده است كه قرآن و عمل نمودن به دستور هايش موجب شفاي بيماريهاي دروني است و معلوم است كه وارستگي از امراض دروني، موهبت و مصلحت عظيمي است كه بوسيلة قرآن نصيب افراد مي شود.

ج ـ قرآن به هدايت و رحمت توصيف شده است و آن عين مصلحت است، آيا چه مصلحتي مي تواند بالاتراز هدايت باشد؟

د ـ در آخر آيه آمده است: به فضل و رحمت خدا كه موجب هدايت شده است بايد خوشحال شوند بدون شك خوشحالي به جهت مصلحت و نفعي است كه مردم به آن مي رسند و اين به مثابة اين است كه در هنگام حصول موفقيت به انسان تبريك بگويند (2).

از امام باقر عليه السلام سؤال شد كه چرا خداوند شراب و ميته و گوشت خوك را حرام كرد ؟ فرمود همانا خداوند ـ تبارك و تعالي ـ آنها را براي بندگانش حرام نكرده و غير آنها را حلال ننموده از اين جهت كه در آنچه برايشان حلال كرده ميلي داشته و آنچه را كه بر

---

1 ـ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ $ قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ سورة يونس: 57 ـ 58.

2 ـ آيات در اين زمينه بسيار است. به كتاب «رفع الحرج في الشريعة الاسلامية» از صفحة 9 به شود.

آنان حرام نموده بي رغبت بوده است. امّا او خلق را آفريد و دانست كه قوام بدنهاشان به چه چيز است و چه به صلاح ايشان است، پس براي آنان آنها را حلال و مباح نمود.

و (نيز) دانست كه چه چيزها به ايشان ضرر مي رساند، آنان را از آنها نهي كرد.

سپس همان را در ضرورت يعني در هنگامي كه جز به آن قوام ندارد حلال نمود...(1).

چنانكه اشاره نموديم، اين از واضحات است كه در هر دستوري از دستورهاي اسلام، حكمت يا حكمتهايي نهفته است وبه تعبيري كه فقها و اصوليين دارند، احكام تابع يك سلسله مصالح و مفاسد واقعي است.

به سخن ديگر حرام و وجوب تعبدي به اين معنا كه بدون دليل چيزي حرام يا واجب شده باشد، اصلاً وجود ندارد.

شايستگي عموميّت تشريع اسلامي و جاودانگي آن

آيين مبين اسلام در ميان شرايع آسماني از آن جهت اين شايستگي را احراز نموده كه به عنوان تنها شريعت همگاني و جاوداني بروز نمايد و به بشر عرضه شود كه داراي امتيازات و يژه اي است:

اگر ما در نحوة قانونگذاري اسلامي دقت نماييم، در مي يابيم كه قوانينش به گونه اي نيست كه وارد جزييات شود و براي هر يك از آنها قانون خاصّي وضع كند؛ زيرا چنانكه واضح است، حكم موضوعات جزيي بر حسب مقتضيات زمان و مكان تفاوت پيدا مي كند.

_____

1 ـ عن محمد بن عذافر عن ابيه، عن ابي جعفر، قال قلت لـه: لم حرّم ا الخمر و لحم الخنزير والدم فقال: ان ا ـ تبارك و تعالي ـ لم يحرم ذلك علي عباده.. ر. ك. وسائل الشيعه اوّل كتاب اطعمه و اشربه والفصول المهمه: 99 ط بصيرتي.

عظمت و ويژگي سيستم قانون گذاري اسلام در اين است كه قواعد كلي و دستورهايي بنيادين (1) عرضه داشته كه هر گروهي در هر زمان و مكاني كه باشند، غير ممكن است موضوعات مطلوب و راه كمال و سعادت خود را در نيابند و وظيفة خود را در آن مورد تشخيص ندهند.

بدين معنا كه دستورهاي اسلام، به گونه اي نيست كه ساختار و شكل ثابت و معيني داشته باشد كه مكلف در موارد مختلف مجبور باشد از آن تبعيت نمايد و راه ديگري نداشته باشد.

امّا چنانكه در يكي از مقدمات بحث بيان كرديم، قوانين را براي بر قراري عدالت و مصالح فرد و جامعه وضع نموده است و اين كه شكل ثابتي ندارد بدان جهت است كه مصالح و مفاسد به اختلاف احوال و اطوار و مقتضيات محيطي و ازمنة گوناگون تغيير مي يابد.

چه بسا قانوني كه در برخي از زمانها به صلاح فرد يا جامعه باشد، در زمان ديگر همان قانون، فساد و اختلال بوجود آورد، چنانكه مثلاً خوردن گوشت ميته از اين قبيل است.

و نيز ممكن است قانوني به مصلحت گروهي بوده و در عين حال براي گروه ديگر زيان آور باشد، چنانكه در مورد روزه گرفتن پيرزن و پيرمرد، امر بدين منوال است.

پس اگر اسلام قوانين خشك و دست و پاگير و غير قابل انعطاف وضع مي كرد، راه پيشرفت و تكامل مسلمين مسدود مي شد و در مضيقه و ركود و جمود قرار مي گرفتند.

توضيح آن كه اسلام قوانيني كلي كه اصل آن به اختلاف عوارض هيچ گونه اختلافي

---

1 ـ از پيامبر صلّي ا عليه وآله نقل شده است: فضلت علي الانبياء بست: «..اعطيت جوامع الكلم و نصرت بالرعب...» ر. ك: تفسير روح البيان تحت اعراف: 57.

پيدا نمي كند وضع كرده، امّا فروع و تفاصيل آنها را به گونه اي بر آورد نموده كه مصالح افراد وجوامع را در حالات و موارد مختلف تأمين مي نمايد و در عين حال آن قانون كلي كنار گذاشته نمي شود، بلكه به گونه اي است كه تمام تفصيلات و جزييات بر محور همان قانون در گردش است (1).

از باب مثال، سيستم قانونگذاري اسلام را به اتومبيلي تشبيه كرده اند كه داراي فنر و ابزار بسيار مستحكمي است كه قابل انعطاف مي باشد، به گونه اي كه در هر جاده اي خواه سنگلاخ خواه هموار، خواه كوهستاني، چه خاكي و چه آسفالته مي تواند به سير خود ادمه دهد و از حركت باز نايستند.

«هوكنگ» HOCKLNG، محقق معروف آمريكايي و استاد دانشگاه «هاروارد» در كتاب خود «روح سياست جهاني» پس از آن كه بحث مبسوطي راجع به اصول و مبادي فقه اسلامي و مذاهب فقهي معروف ايراد مي كند، اين مطلب را ياد آوري مي نمايد كه راه پيشرفت كشورهاي اسلامي اين نيست كه از نظامها و ارزشهاي غربي تقليد كنند و آن را در زندگي خود به كار بندند.

عدّه اي مي پرسند كه آيا در اسلام اين نيرو وجود دارد كه افكار جديدي توليد كند وقوانين و دستورهاي ممتاز مستقل، مطابق با احتياج روز به بشر عرضه بدارد كه كاملاً با نيازمنديها و مقتضيات زندگي جديد او موافق باشد ؟ پاسخ اين است كه در نظام اسلامي نه تنها هر نوع استعداد و آمادگي براي نمو و شكوفايي و تكامل وجود دارد، بلكه قابليت اساسي تطور نظام اسلامي از بسياري از نظامهاي ديگر بيشتر است.

مشكل كشورهاي اسلامي اين نيست كه در آيين اسلام ابزار پيشرفت و نهضت وجود ندارد، بلكه مشكل اين است كه در اين كشورها تمايل و ارادة لازم براي استفاده از

---

1 ـ ر. ك. روح الدين الاسلامي: 194 ط: 4.

اين وسايل و شكوفايي و جنبش به چشم نمي خورد (1).

در نظر گرفتن مصالح بين المللي در اسلام

پيش از اين گفتيم كه دين اسلام براي گروه معيني تشريع نشده بلكه عموميت دارد، اكنون مي گوييم: اسلام حقوق افرادي را كه به دين اسلام مشرّف نشده اند ناديده نگرفته، بلكه مصالح ايشان را نيز در نظر داشته و از آنان حمايت نموده است.

خداوند در اين باره فرموده: (اي پيامبر) «ما تو را نفرستاديم مگر به جهت رحمت براي عالميان»(2).

و نيز فرموده است: «خداوند شما را نهي نمي كند از كساني كه با شما در دين سر ستيز نداشته و از خانه هاتان آواره نكرده اند، از اين كه نسبت به آنان نيكي و عدالت نماييد، همانا خداوند دادگران را دوست دارد»(3).

اسلام چون ديني است جهاني، با يك ديد همگاني خواسته است كه رحم و عطوفت و تأمين معاش در يك افق وسيع عمومي براي تمام انسانها برقرار گردد.

و اين يك شيوة انساني خالص است كه حدود آن مرتبط به وابستگي ديني نيست.

پيامبر صلّي ا عليه وآله فرمود:

«اهل زمين را رحم كنيد تا اهل آسمان به شما رحم كنند» (4).

امير المؤمنين عليه السلام در نامه اي كه به مالك اشتر استاندار مصر نوشت، چنين دستورداد: «نسبت به مردم همچون درندگان زيان رسان مباش كه خوردن ايشان را

1 ـ روح الدين الاسلامي: 288 ط 4.

2 ـ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ سورة الانبياء: 107.

3 ـ ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ سورة الممتحنه: 8.

4 ـ موسوعة اطراف الحديث النبوي مادّة «رحم».

مغتنم بشماري، زيرا آنان دو گروهند: يا برادر (ديني) تو يا همنوع تواند»(1).

حضرت علي عليه السلام به پيرمرد مسيحي نابينايي برخورد نمود كه از مردم در خواست كمك مي كرد. فرمود: از او كار كشيديد تا اين كه عاجز و سالخورده شد، حال كمك خود را از او باز مي داريد ؟ ! اكنون لازم است از بيت المال به او انفاق كنيد» (2).

دخالت ملازمات عقلي در استنباط احكام

در يكي از مقدّمات پيشين گفتيم: در دين اسلام دستوري كه تعبد محض يعني خالي از هر گونه مصلحت و حكمت باشد، وجود ندارد.

اين كه مي گويند بعض از احكام شرع تعبدي است ، به اين معنا است كه ما نبايد بگوييم تا حكمت دستوري را كشف نكرده ايم از آن پيروي نمي كنيم؛ زيرا بسياري از دستورها با آن كه بدون شك داراي مصلحت و حكمت واقعي است، وجه حكمت و مصلحت آنها بر ما پوشيده است. بنابراين هر دستوري كه ثابت

شود از ناحية دين است بايد مورد عمل قرار گيرد. آنچه معلوم است اين كه در عالم واقع در دين تعبد محض وجود ندارد، لذا علما اصل ملازمه را در فهم احكام ديني به كار مي برند و مي گويند:

«كلّ ما حكم به العقل حكم به الشرع» (3) يعني اگر عقل خالي از شوائب يك مصلحت و ملاكي را به طور قطع و يقين... نه به احتمال و گمان ـ كشف نمود، بايد يقين

_____

1 ـ ولا تكون عليهم سبعاً ضارياً تغتنم اكلهم فانهم صنفان... نهج البلاغه نامة مالك اشتر.

2 ـ وسائل الشيعه 11: 49، ابواب جهاد العدو: عبر شيخ كبير مكفوف يسأل فقال امير المؤمنين عليه السلام: ما هذا، قالوا: يا امير المؤمنين نصراني فقال: استعملتموه...

3 ـ ر. ك. كفاية الاول 2: 278. انّ الملازمة «بين حكم العقل و الشرع» انما تكون في مقام الاثبات والاستكشاف.

كنيم كه حكم اسلام هم همان است كه عقل آن را احراز نموده است (1).

مثلا اگر كسي بميرد در صورتي كه وصي معين ننموده و قيم شرعي هم نداشته باشد، عقل حكم مي كند كه حاكم بچه هاي او را رها نكند و سرپرستي براي آنها تعيين نمايد، هرچند دليل متقني از آيه و روايت در اين مورد نيست (2).

يا مثلا اگر شما ببينيد براي زن نامحر مي تصادفي پيش آمده وروي زمين افتاده و بيم آن است كه اگر فوراً به بيمارستان انتقال نيابد فوت مي شود، از طرف ديگر لمس نمودن بدن نا محرم نارواست، در اين جا عقل فرمان مي دهد كه در نگ جايز نيست، هر چه زودتر بايد او را به بيمارستان برساني و از مرگ نجات دهي و الاّ مسؤول هستي !

از ويژگيهاي آيين مقدّس اسلام اين است كه نيازهاي اصلي و ثابت انسان را اكيداً مورد توجه قرار داده اما حاجتهاي متغير را تابع نيازهاي ثابت دانسته است و اين اعجازي است كه در ساختار قانونگذاري اين دين حنيف به كار رفته است.

شما ممكن است بعضي از اوقات در اين باره فكر كنيد كه روش پيامبر صلّي ا عليه وآله در برخي از موارد، با روش ائمّة اطهار عليهم السلام و نيز روش بعضي از ائمه با بعض ديگر تفاوت داشته است.

مثلا مي بينيد حضرت امام حسن عليه السلام صلح كرده، امّا امام حسين عليه السلام جهاد نموده است.

_____

1 ـ المتاجر: 154، ط افست تبريز... ثبوت الولاية للفقيه في الامورالتي تكون مشروعيتها مفروضاً عنها...

2 ـ همان.

حضرت علي عليه السلام دو جامة ساده مي پوشيده (1) (يكي براي تابستان و ديگري براي زمستان). در صورتي كه حضرت سجاد عليه لباس خز مي پوشيد (2).

سفيان ثوري روزي خدمت امام صادق عليه السلام رسيد، ديد كه آن حضرت جامة سفيد بسيار لطيفي مانند پوست نازك تخم مرغ پوشيده، بي درنگ گفت: اين لباس تو نيست ! (شايسته نيست چون تو اسوة مسلمين هستي نبايد اين گونه لباس بپوشي!) آنگاه حضرت فرمود: از من بشنو و آن را سرمشق خود قرار بده كه اگر بر سنت پيامبر از دنيا بروي و بر بدعت نباشي، براي حال و آينده ات بهتراست.

اما به تو (دربارة سؤالت) خبر مي دهم : همانا رسول خدا در زماني بود كه فقر و تنگدستي غلبه داشت. اگر دنيا (بر قومي) روي آورد (و آنان در خصب و نعمت قرار گرفتند) ابراز نه تبهكاران، مؤمنان به

منافقان و مسلمانان نه كفار، سزاور ترند كه از دنيا بهره مند شوند.

پس اي ثوري در حالي كه مرا با اين لباس ديدي چه چيز را انكار كردي ؟! (و برايت ناپسند آمد) از وقتي كه خود را شناخته ام به هيچ با مداد و شبانگاهي بر من نگذشته است كه خداوند در ثروتم حقي را در موردي واجب كرده باشد مگر اين كه آن حق را در مورد خودش ادا نموده (و هزينه كرده ام) (3).

حضرت صادق عليه السلام به سفيان ثوري فهمانده است كه لباس زيبا و فاخر پوشيدن به اسلام ارتباط ندارد، بلكه مربوط به زمان است.

_____

1 ـ الا وانّ امامكم قد اكتفي من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه...نهج البلاغة فيض، نامه 45.

2 ـ كان لعلي بن الحسين عليهما السلام ساء خز اصغر يلبسه يوم الجمعه. ر. ك: اعيان الشيعه 1: 630 ط دار التعارف.

3 ـ انّ سفيان الثوري دخل علي بن ابي عبدا فرأي عليه ثيابا بيضا كأنها عرقي البيض فقال له ان هذا اللباس ليس من لباسك... ر. ك: اعيان الشيعه 1: 660.

مفاد فرمودة حضرت اين است كه اگر پيامبر صلّي ا عليه وآله در زمان من مي بود، مثل من لباس مي پوشيد، نيز اگر من در زمان آن حضرت مي بودم، همچون وي لباس مي پوشيدم. آنچه در اسلام اصالت دارد، مواسات است يعني مسلمانان بايد احساس همدردي كنند و در غم و شادي يكديگر شريك باشند.

براي تاثير زمان در نحوة تكليف، شواهد فراواني وجود دارد كه ما در صدد بيان آنها نيستيم، اما از باب نمونه به چند مورد اشاره مي كنيم:

حضرت علي عليه السلام با معاويه نبرد كرد، سپس زمان امامت و خلافت حضرت امام حسن عليه السلام فرا رسيد. در عصر آن حضرت بر اثر جريانهاي سياسي فراواني كه در دوران زماندار امير مؤمنان رخ داده

بود، آثاري از جمله سست عنصري و دنيا طلبي بود كه بر اصحاب امام مجتبي عليه السلام حكمفرماشده بود.

چنانچه آن حضرت در مقابل معاويه مقاومت مي كرد، حتماً به قتل مي رسيد. امّا اين كشته شدن مانند كشته شدن امام حسين عليه السلام نبود كه افتخار آميز محسوب گردد، زيرا حسين بن علي با 72 نفر شهيد شد و آن يك شهادت آبرومندانه و در يك موقعيت و شرايط خاصّي بود كه عظمت آن تا قيامت از خاطره ها محو نمي شود.

چنانكه واضح است شرايط و مقتضيات زمان حضرت امام حسن عليه السلام بكلي با زمان حضرت امام حسين عليه السلام مغايرت داشت.

بدين معنا كه در اصحاب امام حسن عليه السلام يك حالت بي توجهي و سستي و خستگي بر اثر پيشآمدهاي آن عصر پديد آمده بود و اگر مقاومت در برابر معاويه ادامه مي يافت، به جايي مي رسيد كه آن حضرت را دست بسته به معاويت تحويل مي دادند (1)

_____

1 ـ وما علمه من مكاتبة أصحابه معاوية وما ضمنوه لـه من الفتك به أو تسليمه إليه... ر. ك: أعيان الشيعة 1: 570.

البته در آغاز، خباثت و بي ديني بني اميه براي مردم، مسلم و واضح نگشته بود.

توضيح آن كه معاويه بيست سال حكومت كرد، در طي اين مدت حقيقت نامبارك وضدّ اسلامي(1) بني اميه براي مسلمين آشكار گرديد.

آنگاه فهميدند كه چه اشتباهات بزرگي مرتكب شده اند در اين كه حضرت علي عليه السلام و فرزند بزرگوارش امام حسن عليه السلام را ياري نكرده اند، اين جريانها شرايط را براي نهضت حسيني آماده ساخت.

از مثالهاي ديگر براي تأثير زمان در اجتهاد اين است كه اگر كسي در فصل تابستان مقداري يخ غصب كند، يخ قيمت دارد و غاصب بايد مثل يا قيمت آن را به مالك بپردازد؛ اما اگر غاصب بخواهد در زمستان يخ يا قيمت آن را بدهد، دين خود را ادا نكرده است (2).

وهمچنين اگر در بيابان بي آب و علفي، كوزة آبي را غصب نمايد، سپس بخواهد در كنار رودي يا در جايي كه آب بوفور پيدا مي شود، خود را بري الذمه كند، مسلّماً صحيح نيست و از عهدة دين خود بر نيامده است (3).

اجتهاد و تفقه در دين

خداوند در قرآن مجيد فرموده است «چنين نيست كه همة مؤمنان يكجا كوچ كنند، امّا چرا از هر فرقه عدّه اي كوچ نمي كنند تا در دين تفقّه پيدا كرده و هنگامي كه برگردند قوم خود را ـ از عمل ننمودن به وظيفه كه نتيجه آن، عذاب الهي است ـ بيم

_____

1 ـ ر. ك. «ابو الشهداء» عباس محمود عقاد: 32 ـ 33، ط دار الهلال.

2 و 3 ـ ر. ك. متاجر شيخ انصاري 107 ـ 109، ط افست تبريز.

دهند، باشد كه حذر نمايند»(1).

در اين آيه دستور داده شده كه از هر فرقه عده اي كه هدف آنان «تفقه» در دين باشد، مسافرت نمايند و از ديار خود كوچ نموده رنج غربت را تحمل نمايند.

در اين جا هدفي به نام «تفقه» مطرح شده است. اين واژه مفهومي بالاتر از مفهوم علم را در بر دارد.

يك بار مي گوييم علم دين و گاهي مي گوييم «تفقه» در دين. بايد بدانيم هر دانستني را علم مي گويند. امّا «تفقه» در جايي به كار مي رود كه انسان، دانش كامل و عميقي پيدا كرده باشد (2). لذا در تعريف «تفقه» گفته اند: «التفقة هو التوسل بعلم ظاهر الى علم باطن»(3).

پس «تفقه» آن است كه انسان از ظاهر، باطن را كشف كند، از پوست، مغز را دريابد و دين راسطحي تلقي ننمايد.

به قول اقبال لاهوري، اجتهاد، قوّة محركة اسلام است، اگر نيرويي نباشد كه اتومبيل را به حركت در آورد، غير ممكن است حركت كند (4).

به تعبير ديگر نيازهايي را كه زندگاني بشر در هر عصر و دوره اي ايجاب مي كند، بي نهايت است، امّا اصول آنها ثابت وبدون تغيير مي باشد، آنها حقايق و واقعياتي است كه در تمام دوره ها و زمانها بايد مورد توجه قرار گيرد و نقش اساسي و بنيادي را ايفا مي كند، اما فروع، بي پايان و غير قابل شمارش است.

بنابراين، اجتهاد، لازم و ضروري است كه مي بايد در هر عصر و زماني افرادي آگاه و

_____

1 ـ ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ سورة التوبة: 122.

2 ـ الفقيه هو صاحب البصيرة... مجمع البحرين مادة «فقه».

3 ـ همين مأخذ با اختلافي در تعبير.

4 ـ ر. ك. اسلام و مقتضيات زمان: 130 والملل والنحر شهرستاني جزء 2: 4 قاهره: سال 387 ق.

متخصص و كارشناس واقعي باشند تا اصول و دستورهاي كلي و غير قابل تغيير اسلامي را با رويدادهاي متغيري كه در ازمنة مختلف روي مي دهد، تطبيق دهند و درك كنند كه اين مسالة نوظهور، تحت كدام يك از اصول و ضوابط كلّي قرار مي گيرد(1).

به گفتار ديگر بر عكس آن كه روح انسان ثابت اسلام و در زمانهاي گوناگون تغيير نمي كند، بدن او پيوسته در حال تغيير است. روح اسلام و اساس آن نيز مستحكم و پايدار و غير قابل دگرگوني است؛ آنچه تغيير مي پذيرد، مصاديق نوظهوري است كه در زمانهاي مختلف پديد مي آيد و تابع همان اصول اساسي است كه بايد بر آنها تطبيق شود.

مثلاً خداوند به ما دستور داده است كه: «به اندازة آنچه در توان داريد، نيرو و اسباب مستعد براي كارزار آماده كنيد كه بدان وسيله مي ترسانيد دشمن خدا و دشمن خودتان را ». اين دستور الهي باكمال صراحت دلالت دارد كه هدف اسلام نيرومند شدن مسلمين است در برابر كفار. اسلام مي گويد: اي مسلمانان ! قوي باشيد، ضعف، زبوني و پستي مي آورد، اگر قوي باشيد در دل دشمنانتان ترس ايجاد مي كنيد، در نتيجه آنها فكر تجاوز به حقوق شما را از سر بيرون مي كنند.

ما مي بينيم كه پيامبر صلّي ا عليه وآله دستورهايي را مقرر داشته كه در فقه به نام «سبق و رمايه»(2) معروف است.

اسلام هر نوع برد و باخت را حرام دانسته مگربرد و باختهايي كه در مورد «سبق و رمايه» باشد و اين از مسلمات فقه است.

_____

1 ـ علينا القاء الاصول و عليكم ان تفرّعوا، الفصول المهمّة، شيخ حر عاملي باب: 26، 214 ط بصيرتي.

2 ـ اسب دواني را به اصطلاح فقها سبق و مسابقه گويند، و تيراندازي را «رمايه» و مقصود گروه بندي است كه هر كس پيش افتاد يا بهتر زدبه او جايزه بدهند ر.ك. شرح تبصرة المتعلمين: 330 ط اسلاميه.

حالا ممكن است كسي ركود و جمود داشته باشد و بگويد «سبق و رمايه» با آية شريفة وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ هيچ ارتباطي ندارد، يعني دستور پيامبر صلّي ا عليه وآله در بارة «سبق و رمايه» موضوعيت دارد وبايد به همان سبك سابق در هر دوره اجرا شود.

امّا چنانكه بسيار واضح است، موضوع بدين گونه نيست، بلكه مقصود اين است كه مسلمانان بايد در تمام اعصار، تا آخرين مرحله خود را نيرومند سازند.

تيراندازي و اسب دواني و امثال اينها از نظر اسلام اصالت ندارد، بلكه آن يكي از مصاديق وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ مي باشد. توضيح آن كه اسلام براي وسبق و رمايه» اصالت قائل نيست بلكه براي نيرومند شدن قائل به اصالت است؛ اين به آن معنا نيست كه ما بگوييم بين دستور خداوند و دستور پيامبرش تنافي وجود دارد.

مطلب اين است كه بايد بفهميم در مورد كدام دستور، اجراي خود آن دستور را خواسته اند و كدام دستو اجرا كنندة هدف دستور ديگر قرار داده شده است. اين همان معناي تفقه در دين است كه انسان لبّ و مقصود اصلي كلام را دريابد(1) وبر اثر نورانيت معنوي به حقايق پي ببرد (2).

شواهد فراواني در اين زمينه مي توان ذكر نمود از جمله آن كه: شخصي خدمت حضرت علي عليه السلام شرفياب شد و عرض كرد: معناي فرمودة رسول خدا صلّي ا عليه وآله «پيري را تغيير دهيد» (يعني ريش را رنگين نماييد) و خود را همانند يهود نسازيد چيست ؟ آن جناب فرمود: اين سخن پيامبر صلّي ا عليه وآله در زماني بود كه «اهل» دين اندك بودند ـ بدين

_____

1 ـ عن الصادق عليه السلام: انتم افقه الناس اذا عرفتم معاني كلامنا ان الكلمة لتصرف على وجوه

فلوشاء الانسان لصرف كلامنا كيف يشاء ولا يكذب. بحار الانوار 2: 184.

2 ـ انا لا نعدّ الفقيه منكم فقيها حتى يكون محدّثاً فقيل او يكون المؤمن محدثاً قال يكون فقيها... بحار الانوار 2: 182.

جهت به اصحاب خود امر نمود كه خضاب نمايند تا در برابر دشمن قوي و نيرومند جلوه كنند و در نتيجه روحيه دشمن را ضعيف كنند و مانند يهود نباشند كه خضاب نمي كنند ـ اما در اين زمان كه ميدان اسلام فراخ گرديده و سينة خود را بر زمين نهاده (و پايدار و پابرجا گشته است)، هر شخص به اختيار (وارادة) خودش مي باشد (خضاب يك نوع زينت است، اگر بخواهد از آن بهره مند مي شود)(1).

چنانكه معلوم است در اين دستور يك اصل ثابت لحاظ شده است و آن اين است كه نبايد كاري كرد كه روحية دشمن چه در جنگ و چه در غير جنگ قوي گردد. لذا مسلمين بايد نقايص خود را بر طرف سازند.

اجراي آن اصل ثابت در آن زمان به اين صورت بود كه پيران محاسنشان را خضاب كنند ولي در تمام اعصار اين شيوه ثابت نمي ماند اين همان معناي تفقه است.

معناي تفقه و اجتهاد آن نيست كه كسي بدون دليل وبه ذوق و سليقة خود حرفي بگويد، كه اگر چنين باشد مبدع به حساب مي آيد، اما چنانكه مكرراً اشاره كرده ايم، ويژگيهايي در ساختار قوانين اسلامي وجود دارد كه بدون اين كه با روح آن قوانين مخالفتي بشود، خود بخود جريان متحرك و منعطفي دارد كه به يك سلسله مصاديقي كه تابع قوانين اصلي هستند راهنمايي مي كنند، بدون اين كه آن مصاديق از حيطة آنها خارج گردد و تحت پوشش آنها قرار نگرفته باشد.

رواياتي نقل شده است كه اين مضمون را مي رساند. از جمله روايت ابو اسامه است كه وي در حديثي از امام صادق عليه السلام چنين بازگو كرده است:

«... هيچ چيز از آنچه آدميزادگان به آن نياز دارند، نيست مگر آن كه از جانب خدا و

---

1 ـ وسئل عن قول الرسول صلّى ا عليه وآله «غير والشيب ولا تشبهوا باليهود» فقال: إنّما قال صلّى ا عليه وآله ذلك والدين قل فاما الان وقد اتسع نطاقه وضرب بجرانه فالمرء وما اختار. نهج البلاغه حكمت 17.

از جانب رسولش در بارة آن راه و روشي قرار داده شده كه آن را كساني كه بايد بشناسند مي شناسند...»(1).

از كتاب «المخول» غزالي چنين نقل شده است: «اجتهاد در شريعت ركن عظيمي است كه قابل انكار نيست. پس از آن كه خداوند رسولش را به عالم ديگر برد، تكيه گاه صحابه اجتهاد بود، پس از ايشان تابعين هم بر همين منوال بودند و سپس تا زمان ما همين روش ادامه داشته است.

وكسي نمي تواند به اين امر قيام كند مگر اين كه داراي اوصاف وشرايطي (خاص) باشد»(2).

خطابات كلي و فراگير

از مميزات و مشخصات تقنين و برنامه ريزي در شريعت اسلام اين است كه داراي مقررات جامع و متطور و قابل شمول است كه با تمام شؤون زندگي و پيشرفتها سازگار مي باشد. قوانين مقطعي را كه در زمانهاي بخصوصي براي گروهي خاص وضع شده نسخ كرده، به جاي آن دستورهايي جامع كه با پيشرفتها و تحولات تطبيق مي شود، ارائه داده است.

قبل از تشريع مقررات اسلامي، جوامع انساني زمانها و دگرگونيهاي فراواني را پشت سر گذاشته بود، در طي آن دوران با پيشرفتها و سقوطهايي روبروشدند كه همراه آن عقولشان نيز رشد نمود و استعدادهاشان شكوفاگرديد وآمادگي پيدا كردند تا رموز

_____

1 ـ ما من شيء يحتاج اليه احد من ولد آدم الاّ وقد جرت فيه من ا ومن الرسول سنة عرفها من عرفها... ر. ك. الفصول المهمه شيخ حر عاملى: 192 ط بصيرتي.

2 ـ ر. ك. رسالة التقريب شعبان 1414: 115 شماره 3 سال اول.

و حقايق را دريابند و شايستة آن شدند كه آخرين برنامه متكامل و مترّقي الهي بوسيله پيامبر اسلام صلّي ا عليه وآله به آنان ابلاغ شود.

خداوند در اين باره فرموده است: «آنانكه پيروي مي كنند از فرستادة درس ناخوانده اي كه (وصف و نام) او را در نزد خود در تورات و انجيل مكتوب دارند، همويي كه امر به معروف و نهي از منكر مي كند، پاكيزه ها را براي ايشان حلال و پليديها را حرام مي گرداند و بارگران و بندها (ي مادّي و معنوي) را كه بر آنان بود، از ايشان فرو مي نهد، (و آزادي فكر و عمل به آنان ارزاني مي دارد) كساني كه به او گرويدند و تعظيم نمودند و ياري اش كردند و نوري را كه با او نازل شده پيروي كردند، فقط آنانند كه رستگارند»(1).

موسي بن بكر در بارة كسي كه يك روز يا دو روز يا بيشتر بي هوش بوده و از نمازهايش فوت شده، از امام صادق عليه السلام سؤال كرد؛ آن حضرت براي او يك ضابطة كلي به اين مضمون بيان فرمود: در هر مورد كه خداوند، امري را سبب گردد و بنده در آن دخالت نداشته باشد، خداوند او را معذور مي دارد، آنگاه چنين فرمود: «اين ضابطه از ابوابي است كه از هر بابي از آن، هزار باب گشوده مي شود»(2).

آري بوسيلة اين قواعد واصول كلي است كه فقيه بر مشكلات فائق مي آيد و به مسائل نوظهور پاسخ مي دهد كه به مهمترين آنها به طريق زير اشاره مي كنيم:

1 ـ اصل برائت: هر گاه در بارة شيئي شك كنيم و ندانيم كه آيا مباح يا حرام است ؟ به اباحة ظاهري حكم مي كنيم و اصل برائت جاري مي نماييم، و ادلّه اي از قبيل لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاّ َ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا

وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ(3) و«كل شئ مطلق حتي يردي فيه نهي» (4) و«قبح عقاب بلا

_____

1 ـ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ سورة الاعراف: 157.

2 ـ وهذا من الابواب التي يفتح كل باب منها الف باب. ر. ك. الفصول المهمّة: 274.

3 ـ سورة البقرة: 233.

4 ـ ر. ك. كفاية الاصول 2: 177. ط افست، اسلامية وبحار الانوار 2: 272، وفرائد الاصول: 199.

بيان»(1). و... بر آن دلالت دارد.

2 ـ اصل احتياط: مورد جريان اين اصل جايي است كه أصل تكليف مسلم است، اما «مكلف به» مشكوك مي باشد. يعني گاهي وجوب، يقيني است اما واجب، مردد. گاهي حرمت، ثابت است امام حرام، مردد. و گاهي مي دانيم كه حرمت يا وجوب متوجه مكلف شده و به گونه اي است كه علم اجمالي داريم كه يا اين شيء حرام است، يا آن شيء ديگر واجب مي باشد(2).

3 ـ اصل تخيير: منظور از اصل تخيير آن است كه هر گاه تكليف الزامي، بين دو يا چند چيز مردد باشد و جمع بين آنها يا ترك همه ممكن نباشد، مكلف در انتخاب يكي از آنها مخير است.

موارد به كار بردن اصل تخيير بدين قرار است:

الف ـ تخيير بين دو يا چند دليل متعارض.

ب ـ تخيير بين دو حكم متزاحم.

ج ـ تخيير بين محذورين.

د ـ تخيير بين دو واجب تخييري (3).

4 ـ استصحاب: استصحاب در لغت به معناي همراه داشتن است و در اصطلاح علم اصول، معنايي نزد يك به معناي لغويش دارد. كوتاهترين تعريفي كه از آن شده عبارت است از: «ابقاء ما كان »(4).

_____

1 ـ ر. ك. كفاية الاصول 2: 179. ط افست، اسلامية وبحار الانوار 2: 272، وفرائد الاصول:203.

2 ـ سورة البقرة 233.

3 ـ ر. ك. كفاية الاصول 2: 208. ط افست، اسلامية وإيضاح الكفاية 5 ك 13، ط 1.

4 ـ ر. ك. فرائد الاصول شيخ انصارى اول كتاب «استصحاب».

يعني حكم به بقاي آنچه كه در سابق وجود داشته در صورتي كه بقاي آن مشكوك باشد.

5 ـ قاعدة «لاضرر»: اين قاعده نفي حكم مي كند به لسان نفي موضوع. توضيح آن كه گاهي واقعاً نفي حقيقت مي كنيم و مي گوييم: «لا رجل في الدار» يعني وجود حقيقت «رجل» را در خانه نفي مي كنيم. و گاهي ادعاي حقيقتي را نفي مي نماييم، يعني در صورتي كه در موضوعي آثار و صفات مطلوب خود را نمي

يابيم، ادعاي حقيقت آن موضوع را نفي مي كنيم.

اما اين نفي حقيقت، واقعيت ندارد، مانند «يا اشباه الرجال ولا رجال... » اگر در اين بيان به جاي اين تعبير گفته مي شد «يا من ليس فيهم صفات الرجال » كلام بليغي نبود.

در اين گونه تركيبات آنچه به ذهن تبادر مي كند و غلبه دارد، اين است كه واقعاً يا ادعاءً، بر نفي حقيقت دلالت دارد. به طوري كه از هيأت تركيبية قاعدة «لا ضرر» بر مي آيد، حقيقت ضرر ادّعاءً نفي شده است، يعني چون حكم ضرري در اسلام وجود ندارد، موضوع ضرر منتفي است. به گفتار ديگر، نفي حكم به لسان نفي موضوع است، در غير اين صورت كذب لازم مي آيد (1).

6 ـ رفع عسر و حرج: رفع در لغت ضد وضع است. رفع زرع آن است كه پس از درو نمودن آن را به خرمن ببرند. بنابراين، رفع شيء، آن را از جاي خود برداشتن است (2).

«رف حرج در لغت، بر طرف نمودن تنگناست به گونه اي كه از ميان برداشته شود (3)، اما در اصطلاح شرع، درو كردن مشقت از مكلفين و آسان گردانيدن تكاليف

_____

1 ـ ر. ك: كفاية الاصول 2: 268 ط كتابفروشي اسلامي ـ افست.

2 و 3 ـ ر. ك: «رفع الحرج في الشريعة الاسلامية » تأليف دكتر عدنان محمد جمعه: 25.

شرعي است بوسيلة خطابات شرعي (1). خداوند فرموده است: «خداوند نمي خواهد شما را در هيچ گونه تنگنا قرار دهد»(2).

و جابر از رسول خدا صلّي ا عليه وآله روايت كرده است كه «برانگيخته شدم بر دين حنيفي كه تنگنا (و سختي) در آن نيست» (3).

7 ـ خطابات كلي و قابل گسترش و شمول: اين گونه خطابات در سيستم قانونگذاري اسلامي به كار رفته كه از هر يك از آنها بابهاي مختلفي از علوم گستوده مي شود كه حكم مسائل نوظهور بدان وسيله مفهوم مي گردد. در اين جا برخي از آنها را مي آوريم:

الف ـ ﴿وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً﴾(4).

ب ـ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾(5).

ج ـ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾(6).

د ـ «كلّ شيء هو لك حلال حتى نعلم انه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك...»(7).

و ـ «كلّ شيء طاهر حتي تعلم انّه قذر» (8).

هـ ـ «عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول ا صلّى ا عليه وآله رفع عن امّتي تسعة: الخطاء والنسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون وما لا يطيقون و ما اضطروا اليه والحسد

---

1 ـ مأخذ سابق. 2 ـ سورة المائدة: 7.

3 ـ «رفع الحرج في الشريعة الاسلامية»: 29. 4 ـ سورة الاسراء: 36.

5 ـ سورة النساء: 29. 6 ـ الجاثيه: 13.

7 ـ فروع كافي كتاب المعيشه بالنوادر: 420 ط سال 1415 هـ. ق وبحار الانوار، 2: 273.

8 ـ مستدرك الوسايل 1: 164 باب 29 از ابواب نجاسات، ط افست، المكتبة الاسلامية.

والطيرة والتفكّر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفته»(1).

و ـ ﴿...وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

ز ـ «الناس مسلطون على اموالهم»(2).

اينها نموداري است از اصول و قواعد كلّي كه بوسيلة آنها مسائل مستحدث نوظهور استنباط مي شود و پاسخ آنها معلوم مي گردد. بدين جهت است كه حقوقدانان غير مسلمان نيز به عظمت و پويايي فقه اسلامي و قابليّت آن براي پاسخگويي به رويدادهايي كه در هر زمان پديد مي آيد، اعتراف نموده اند كه به دو مورد آن اشاره مي كنيم:

دكتر «انريكو انسا باتوحين» مي گويد: «اسلام با مقتضيات نيازهايي كه پيش مي آيد هماهنگ است و مي تواند منظور شود بدون اين كه در طي قرون ضعيف گردد (و رونق خود را از دست بدهد...) دستور هاي اسلام به لحاظ ثبات با نفوذترين قانون وبرنامه اي است كه در بسياري از تفصيلاتش بر قواني اروپا بر تري دارد» (3).

و همچنين علامه «سانتيلانا» گفته است: «همانا در فقه اسلامي مقرراتي وجود دارد كه مسلمين را در بارة تشريع مدني بي نياز مي كند، اگر نگوييم تمام عالم را بي نياز مي كند»(4).

وآخر دعوانا ان الحمد ﷲ ربّ العالمين.

_____

1 ـ خصال صدوق: 485 ط علميه اسلاميه.

2 ـ بحار الأنوار 2: 274.

3 ـ روح الدين الاسلامي: 289.

4 ـ روح الدين الاسلامي: 288 به نقل از «Tunisien Commerial Civelet ducode projet _Avant»